



خیال‌نمد خنجری قمی

**گزارش «جوان» از حضور اهالی روزنامه «جوان» در منزل جانباز ۷۰درصد دکتر احمد خنجری قمی**

## او ۱۱ بار مجروح شد و ۳ مرتبه تا مرز شهادت پیش رفت

صغری خیل فرهنگ

دکتر احمد خنجری قمی جانباز ۷۰درصد و از روزندگان لشکر ۱۷ علی‌بن‌ابیطالب در دفاع‌مقدس است. فقط کفایت بداند دغدغه‌اشاعه فرهنگ اپنار و شهادت را داردید با روی باز استقبال می‌کند و ساعت‌ها برا پتان از انقلاب روزهای جهاد و مجاهدت‌های مردان رزم می‌گوید. طبق قرار قبلی به خانۀاش می‌رویم و او با همه سر شلوغی‌هایش پذیرای ما می‌شود. در خانه را که باز می‌کند به استقبالمان می‌آید، چشمم به دست چپش می‌افتد که از آنج به پایین در جبهه‌های جنگ جا مانده است. او با روی خوش از ما پذیرایی می‌کند و بر ایمان از جهاد و جنگ می‌گوید. از ۱۱ مرتبه جانبازی و شهادت‌تی که سه مرتله تا مرز آن هم پیش رفت. آنچه می‌خوانید ما حاصل دیدار مصمیمانه اهالی روزنامه «جوان» با جانباز ۷۰درصد دکتر احمد خنجری قمی است.

متولد محله میرزاقمی

دکتر خنجری مهران و صمیمی همان ابتدا از قم و مردم حماسه‌آفرینش می‌گوید.از شهر خون و قیام‌از اینکه در محله قدیمی میرزاقمی قم متولد شد و بعدها به صفاتیبه‌قم مهاجرت کرد. محله‌ای که بیشتر اهالی‌اش طلبه بودند. او متولد سال ۱۳۴۲ و اولین فرزند خانواده است. دکتر خنجری می‌گوید: قبل از مدرسه برای آموختن روخوانی قرآن به کلاس‌های قرآن (مکتب‌خانه) رفتم. پدرم کاسب بود و نسبت به مسائل انقلاب و امام توجه ویژه‌ای داشت. او فردی مذهبی و درس‌آموز مکتب‌های قدیم بود. کتب خطی قدیمی با عنوان زندگی پیامبران را برای امی‌خواند و داستان‌های پیامبران را برای ما بازخوانی می‌کرد و باقرائت مرابه معارف و درک حقیقت آشناو به مطالعه‌کتاب علاقه‌مند می‌کرد. در ادامه این علاقه‌مندی‌ام در مقطع راهنمایی در کلاس‌های قرآن و نهج‌البلاغه ثبت‌نام کردم و در کتابخانه‌دارالتبلیغ قم شرکت کرده و در مباحث عقیدتی مؤسسه غیرحضوری در راه حق فعالیت داشتم.
**در بهار آزادی جای شهیدای خالی**
دکتر خنجری از ۱۷ خرداد سال ۵۴برایمان روایت می‌کند

ستمشاهی تهدید می‌کردند و به مردم نهیب می‌زدند که متفرق شوید،یکی از گاردی‌هایه‌من گیر داد و گفت برو.گفتم نمی‌روم.قدری فریاد زد،وقتی دید فایده‌ای ندارد و من گوش نمی‌کنم مقابل من به حالت نشانه‌نشست و اسلحه را به طرفم گرفت. مردم انقلابی دور ما را گرفتند و حلقه زدند،وقتی دید جمعیت زیادی دور ما را گرفته‌اند از تهدید خودش منصرف شد و رفت. تا اینکه ۱۹ دی سال ۵۶مردم و طلاب انقلابی به شکل فراگیر آمدند و قیام خونین مردم قم اتفاق افتاد و من از شاهدان عینی این قیام بودم. مردم در روز ۱۹ دی از صبح در صحن حضرت معصومه (س) و خیابان آرم حاضر شدند. من به سمت میدان آستانه حرکت کردم. جمعیت زیادی در اطراف حرم حضرت معصومه (س) و خیابان‌های اطراف جمع شده بودند. عده‌ای از مردم برای تعیین تکلیف به بیت علما از جمله حضرت ایت‌الله حسین نوری همدانی رفته بودند که در برگشت گاردی‌ها در مبدأ ورودی قبل از چهارراه فاطمی با آنها مواجه شدند که ناگهان صدای تیراندازی بلند شد و ما هم سراسیمه خود را به آنجا رساندیم.

آنها عده‌ای را شهید، عده‌ای را مجروح و جمعیت را پراکنده کرده بودند. مردمی که بدون مواجهه و حتی شعار به میدان آمده بودند. آنها علیه این مردم بی‌دفاع هم سلاح کشودند. وقتی رسیدیم بسیاری کفش، کلاه، عمامه روی زمین افتاده بود. آنها برای اینکه ردی از خود باقی نگذارند، سریع‌مجروحان و شهدا را از معرکه بیرون برده بودند. ماأموران شاهنشاهی در آن روز بسیاری را به خاک و خون کشیدند. حادثه روز ۱۹ دی‌مان برای همیشه در تاریخ ثبت و سلسله اتفاقات پس از آن منجر به پیروزی شد. من از فعالان تظاهرات انقلابی بودم و دوران نوجوانی‌ام با قیام مردم قم و تبعید امام‌خمینی (ره) گره خورده، در این میان شاهد اتفاقات بسیاری بودم. تا اینکه روز دوازدهم بهمن سال ۵۷از راه رسید، آن روز یکی از بهترین روزهای زندگی من است. روزی که در آن شاهد ورود امام به کشور بودم. من همراه پدر، برادر و پسر عمامه برای استقبال از امام به تهران آمدم. روزی که جای شهیدای انقلاب خالی بود. جای مردمی که با دست خالی تنها با سلاح ایمان و با همان مشت‌های گره کرده و شعارهای پر معنا در مقابل دژخیمان رژیم شاهنشاهی ایستادند. همان‌هایی که در گمنامی باعت شکنندگی نبال انقلاب در ۲۲بهمن ۵۷شده بودند. آری در بهار آزادی جای شهید خالی…

محافظ امام

دکتر خنجری بعد از پیروزی انقلاب، وارد عرصه دفاع از انقلاب اسلامی شد. او می‌گوید: آموزش اولیام در سال ۵۸ و تحت آموزش نظامی همافران نیروی هوایی انجام شد. هنوز سیسج و سیاه تشکیل نشده بود و کمیته هم قوام خودش را نداشت که ما تحت عنوان گارد ملی آموزش دیدیم و سپس عضو افتخاری کمیته انقلاب اسلامی شدیم. در مهر سال ۵۸ با تشکیل سپاه در قم، جزو اولین نیروهای سپاه شدم. شروع خدمتم هم با حفاظت از بیت امام‌خمینی (ره) بود. من در کسوت یکی از محافظان امام خدمت‌م را آغاز کردم. آن زمان ۱۶ سال داشتم. زمستان سال ۵۸ امام عارضه قلبی پیدا کرد و در بیمارستان شهید رجایی تهران بستری شد و من ۴۰ روز برای حفاظت از ایشان در بیمارستان خدمتشان بودم. در دوران حفاظت از بیت امام خاطرات زیادی برایم رقم خورد. یک مرتبه هنگام حمله گروهک خلق مسلمان به بیت حضرت امام (ره) اولین کسی بودم که تیره‌هایی شلیک کردم. من در میان جمعیت یک نفر مشکوک شدم، در بازرسی از داخل کیف او یک کلت ۱۴ تیرروسی با یک کیف پر از گلوله پیدا کردم. او در ادامه می‌گوید: با شروع غائله کردستان و فعالیت‌های دموکرات و کومله به سندنندج رفتم. به یاد دارم ملت‌سناه و با گر به پشتد در اتاق فرمانده عملیات سپاه قم، آقا عباس، آقاهادی برای اعزام به مصاف کومله و دموکرات در سندنندج التماس می‌کردیم. ما بسیار مشتاق حضور در میدان نبرد بودیم. تابستان سال ۱۳۵۹، مصادف با ماه مبارک رمضان از طرف سپاه برای آموزش تویخانه به اصفهان رفتم تا اینکه جنگ در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ آغاز شد.

**جنگ، لباس رزم و جانبازی**

دکتر خنجری با آغاز جنگ تحمیلی لباس رزم بر تن کرد و برای حفاظت از مرزهای اسلام راهی شد. او سال ۵۹ تا پایان جنگ و پذیرش قطعه‌مدر گروهان و گردان‌های عملیاتی حضور فعال و داوطلبانه داشت. ۱۱ بار مجروح و سه مرتبه تا شدت جراحت را در مرز شهادت پیش رفت. اما خواست خدا بر این بود که بماند تا لباس خادمی ابعبدالله‌الحسین (ع) را نیز بر تن کند. او می‌گوید: جبهه رفتن من قبل از جنگ ایران و عراق یعنی در زمان آزادسازی سندنندج دست ضدانقلاب‌های دموکرات و کومله آغاز شده بود. ما برای پاکسازی و برقراری امنیت به سندنندج رفته بودیم.

### منازعت

ارتباط با ما ۸۸۵۲۳۰۶۰



حضور اهالی روزنامه جوان در منزل جانباز خنجری

### دکتر خنجری با آغاز جنگ تحمیلی لباس رزم بر تن کرد و برای حفاظت از مرزهای اسلام راهی شد.

و پذیرش قطعه‌نامه در گروهان و گردان‌های عملیاتی حضور فعال و داوطلبانه داشت. ۱۱ بار مجروح شد و سه مرتبه تا شدت جراحت تا سرز شهادت پیش رفت، اما خواست خدا بر این بود که بماند تا لباس خادمی ابعبدالله‌الحسین (ع) را بر تن کند



تیر خوردن سندنندج از طرف سپاه در جریان نبرد خنجری

مهر سال ۵۹، یعنی در اولین روزهای دفاع‌مقدس عازم جبهه بودم که برادرم قرار بود هم‌زمان با من به جبهه اعزام شود، تصادف کرد و به رحمت خدا رفت. برای همین پدرم با چشم‌های گریان به دنبال من آمد و من را از میدان راه‌آهن و با ساز و برگ نظامی به خانه برگرداند. اسفند سال ۵۹ بدون اطلاع خانواده به جبهه محمدیه دارخوین در جنوب اعزام شدم. آن زمان مسئول محور آقاي حاج‌محمدصوفی و مسئول خط شیر شهیدحاج حسین خرازی و مسئول خط محمد که خط پشتیبان و مواجهه خط جانبی بود شهید حبیب‌اللهی بود می‌کند و می‌گوید: آبان ۶۲روز اول عملیات در داخل خاک و معاون شهید حبیب‌اللهی شهید جواد دل‌آذر از بچه‌های قم بود. او از سر گروه‌های شاخص و فعال انقلابی سال‌های ۵۷قم بود. من تا خرداد سال ۱۳۶۰ در جبهه دارخوین بودم و شهید ملاعسگری هم برای راهنمایی گروه‌های جدید و هم برای



نظامی (نظر اسفند) آقاچه پیش‌رو هم‌تیمی‌هایش در نبرد خنجری

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۹۶۰

**از راست به چپ**

۱- کاتب وحی و پسر عموی پیامبر- نوعی راکت‌انداز چندتایی■ ۲- دربان- تالایی در بروجن- وسیله■ ۳- مخزن سوخت- رنج ناتمام- ضدعقوت‌شده■ ۴- واحد بازی تنیس- سیاره کوتوله- مادر لر- از آلات موسیقی■ ۵- پدر الهامی زینبناستیک- نوآوری- خرابکاری اینترنتی■ ۶- سخن‌چین- اثر والتر اسکات، نویسنده اسکاتلندی- مترادف چاق■ ۷- مهد دلبران- هرگز عرب- صدمت‌مربع- خانه■ ۸- قهوه‌فوری- نام‌نویسی■ ۹- عددی سه‌رقمی- از اقمار مشتری- تکرار حرفی- جویوه■ ۱۰- ورق‌کاغذ- پندر سلطان محمود غزنوی- جایزه مقام سوم■ ۱۱- نوعی شیرینی- شهری در خراسان شمالی- زینت انسان■ ۱۲- از شهدای مؤتلفه- هر یک از دو سطح سکه- جایز- خطاب بی‌ایانه■ ۱۳- چرم‌خام- خاموش فرنگی- رود مدرک■ ۱۴- بالشتک نان‌پزی- ورزشی متشکل از دو تیم ۱۲ نفره- کهنه و فرسوده■ ۱۵- برنده جایزه پولیتزر ۱۹۳۴ و صاحب اثر گرسانگ- تجارت

**از بالا به پایین**

۱- دانشمند و حکیم بزرگ ایرانی که استاد فلسفه و طب بود- از روزنامه‌های قدیمی و مهم اسپانیا■ ۲- شامه‌نواز- اداره آگاهی دیروز- دعای خیر■ ۳- خالصی- ناقص و کوتاه- کامیون حمل نفت■ ۴- علمدار کربلا- شیر اول زانو- الک‌سیمی■ ۵- کرایه- جانشین- کمک■ ۶- از حروف انگلیسی- بخشش- نوعی درخت بید- نیروها■ ۷- جوچه تیزی- مهره شیشه‌ای- توپ توخالی- پلنگ‌بی سرودم■ ۸- داخل- نقطه‌ضعف■ ۹- کاشف بیماری سل- صدویازده- ماهواره ایرانی که اخیراًبه فضا پرتاب شد- پایتخت قدیم مراکش■ ۱۰- صدا و ندا- میوه‌ای شبیه سنجد- لوس و بی‌مزه- نوعی حلوا■ ۱۱- یزدل- واحد بین‌المللی فرانکس- خواسته نفسانی■ ۱۲- از پرندگان حلال گوشت- وارونه‌بین- درس نویسندگی■ ۱۳- رگیل- زادگاه امام زمان- آلت شالی‌کوبی■ ۱۴- تالانک- صاحب منصب نظامی- داخل صدف■ ۱۵- میزبان المپیک ۱۹۹۶ و مرکز ایالت جورجیا- کنایه از بدشاشنی

اروزنامه جوان | شماره ۶۹۶۰

سمت فرمانده گروهان یک گردان سیدالشهدا(ع) منصوب شده بودم که در عملیات بدر در ۲۵ اسفند ۱۳۶۳ کمتر از نیم ساعت سه بار مجروح شدم. بار اول کالیبر دوشکا به ساق پایم خورد، لحظاتی بعد ترکش به دست چپم اصابت کرد و در مرحله سوم هم در حال انتقال تیر به بالای ران چپم اصابت کرد. در مسیر روی موتور پاتی من به اینور و اونور می‌خورد که درد زیادی به همراه داشت و شدت خونریزی و درد از هوش رفتم. وقتی من را به اسکله رساندند، به گمان اینکه به شهادت رسیدم‌ام بر پیکر من فاتحه خواندند و در مراسم ختم شهادی لشکر نام من را هم جزو شهدای گردان سیدالشهدا(ع) بردند، اما خدا خواست که بهمانیم. در نگاهت این مجروحیت بودم که شنیدم عملیات کربلای یک اجرایی می‌شود، هم‌باز هم با ترفند مرخصی مشهد راهی عملیات شدم. این بار عملیات کربلای یک و آزادسازی مجدد مهران بود.

**شهادت‌هایی که قسمت‌تم نمی‌شد**

او می‌گوید: قبل از عملیات کربلای ۴ به دستور فرمانده لشکر آقای جعفری مأمور به تشکیل گردان جدیدی برای حضور در عملیاتی کربلای ۴ شدم. من این گردان را به خاطر کراماتی که از حضرت ابوالفضل‌العباس(ع) و از زبان شهید محمدحسین درامعی در صحنه نبرد شنیده بودم به نام نامی حضرت ابوالفضل‌ العباس (ع) نامگذاری کردم.

این گردان فرهنگی‌ترین گردان لشکر ۱۷ بود. دو رئیس آموزش و پرورش مناطق یک و دو قم به نام‌های شهید فقیه مبارزایی و شهید حاج علی بیط‌فان و حدود ۵۰- معلم کارکنته در گردان ابوالفضل حضور داشتند.

این گردان قبل از عملیات کربلای ۴، ۴۰۰ روز در خط عملیاتی شلمچه مستقر بود که متأسفانه این عملیات به اهداف از پیش تعیین شده‌اش دست پیدا نکرد. گردان ابوالفضل (ع) عملیات کربلای ۵ اولین گردانی بود که به شهرک دوبعیجی رسید. دوبعیجی مقر تاکتیکی سپاه سوم عراق و لشکر ۱۱ پیاده عراق بود. در این مرحله تیر به سرم اصابت کرد و مجروح شدم. اطرافیان و هم‌زمان تصور می‌کردند که من شهید شدم‌ام، اما برادرم علی که بی‌سیم‌چی گردانم بود، کنجکاو شد و سرش را روی قلبم گذاشت و متوجه شد که من زنده‌ام و بعد هم من را به پست امداد پشت خط منتقل کردند تا پنج ضلعی چند پست امداد من را ویزیت کردند و به اتفاق گفته بودند که دیدگاه فایده‌ای ندار، اتفاقات جالبی در این میان افتاد تا اینکه نهایتاً در بیمارستان گلستان اهواز به هوش آمدم و شهادت قسمت‌نشد

**کربلای ۵ و رد امانت**

دکتر خنجری از جانبازی قطع دست چپش اینگونه روایت می‌کند: در مرحله تکمیلی کربلای ۵ دو گردان ابوالفضل و حضرت معصومه (س) با هم ادغام شدند و من فرمانده این دو گردان مشترک شدم. این بار به احترام حضرت معصومه (س)، گردان به عنوان حضرت معصومه (س) نام گرفت. من در شناسایی مرتله تکمیلی عملیات کربلای ۵ ناحیه دست چپ جانباز شدم و دو قولی دست چپم رد امانت شد و پیش خدافت. من تا آخرین عملیات دوران دفاع‌مقدس (عملیات مرصاد) حضور داشتم، اما چیزی جز جانبازی نصیب نشد.

**پزشکی و خادمی امام حسین (ع)**

دکتر خنجری به روزهای بعد از جنگ و تحصیل در جبهه علم و دانش اشاره می‌کند: بعد از جنگ با همان روایت اهداف عالی‌های که در عرصه دفاع‌مقدس در ذهن داشتم، بی‌درنگ در سننر جدید وارد عرصه علم شدم. من بعد از هشت ماه مطالعه با رتبه ۳۵ در دانشگاه علوم پزشکی تهران قبول شدم و از بهمن سال ۷۱ تا بهمن ۷۹ تحصیلات دوره آموزش پزشکی‌ام را گذراندم. به محض فارغ‌التحصیلی، اداره بهداری ستاد مشترک سپاه پزشکی برای خدمت‌رسانی زائران امام‌حسین(ع) نیاز داشت و بین همه پزشکان ستاد مشترک سپاهی قرعه به نام من افتاد و شروع خدمات درمانی پزشکی‌ام از خدمت به زوار امام‌حسین (ع) در جوار حرم امام‌حسین (ع) شروع شد.

**همچنان خادم‌الحسین هستم**

او در پایان از خادمی‌اش در کربلا می‌گوید: در زمان سقوط صدام در سال ۸۲اولین اورژانس ایرانی در کربلا را تأسیس کردم. اورژانس ما در عاشورا سال ۸۲ و در روز انفجارهای کربلا در بین‌الحرمین مستقر بود که اولین و نزدیک‌ترین مرکز درمانی به آن انفجارها بود. سال ۸۳ هم اولین اورژانس اربعین‌حسینی را در کربلا راه‌اندازی کردم. سال ۸۴ همراه با دوستان من مرکز درمانی هیئت پزشکی حج را در کربلا و نجف بر پا کردیم و هم‌زمان در ادامه فعالیت‌هایم در این مرت هم متولی درمانگاه کربلا و نجف بودم و هم شیفت‌بوم و حالا بعد از گذشت ۲۰ سال همچنان خادم‌الحسین هستم…

۵			۹	۲
۱	۶		۵	۸
		۳		
۱	۷		۵	
۹	۱		۸	۶
		۲		
		۸		

**جدول سودوکو**

**ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید‌که**

**در هر ردیف، ستون و مربع‌های**

**کوچک‌سه‌درسه فقط یک‌بار**

**به‌کارروند**

**جدول کلمات متقاطع**

**پاسخ جدول شماره ۶۹۵۹**

۱	۷	۸	۳	۱	۶	۵	۲
۷	۱	۶	۸	۵	۳	۱	۸
۸	۵	۳	۱	۶	۵	۳	۱
۵	۳	۱	۶	۸	۵	۳	۱
۶	۷	۲					
			۸				

۱	۷	۸	۳	۱	۶	۵	۲
۷	۱	۶	۸	۵	۳	۱	۸
۸	۵	۳	۱	۶	۵	۳	۱
۵	۳	۱	۶	۸	۵	۳	۱
۶	۷	۲					
			۸				

۱	۷	۸	۳	۱	۶	۵	۲
۷	۱	۶	۸	۵	۳	۱	۸
۸	۵	۳	۱	۶	۵	۳	۱
۵	۳	۱	۶	۸	۵	۳	۱
۶	۷	۲					
			۸				